

از فرارود به طبرستان: پیوستگی فتح اسلامی در جبهه شمالی

بهرز چوگان^۱

محمدنی سلیم^۲

میرزا محمد حسنی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۴

چکیده

یکی از دلایل گرایش اعراب مسلمان برای فتح ماوراءالنهر و خوارزم این بود که آنان در اوایل فتوحات قادر به فتح طبرستان نبودند و چون متوجه شدند که از طریق فرارود، چینی ها با طبرستان در ارتباط هستند و نیز، حضور ترکان در نواحی شمال شرق طبرستان و جنوب خوارزم تا ماوراءالنهر سختی فتوحات را دوچندان می کند، بر آن شدند تا به جهت ممانعت از پیشروی چینیان و ترکان، ناحیه سوق الجیشی طبرستان را تصرف کنند. ولی شرایط جغرافیایی این خطه هم چون: صعب العبور بودن، متراکم بودن جنگل ها و باتلاقی بودن منطقه، رطوبت بالا و بارندگی های مداوم و نیز مقاومت اهالی، کار فتح را دشوار می کرد.

این تحقیق با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر مطالعات کتابخانه ای، درصدد است تا به این پرسش پاسخ دهد که فرایند تصرف مناطق شمال و شمالشرق فلات ایران بر اساس چه فرایندی رخ نمود؟ مطالعات نشان می دهد که با توجه به تهدید نفوذ اقوام غیرمسلمان در مناطق استراتژیک ایران و ضرورت اتصال نواحی مفتوحه به خط سیر فتوحات و تاکید بر تمامیت ارضی ایران، خلافت اسلامی از طریق اعزام نیروهای متعدد و جلب اهالی مناطق هدف، توانست نواحی فرارود و طبرستان را تقریباً در یک بازه زمانی متقارن به تصرف درآورد. هرچند، با وجود لشکرکشی های امویان، ثمره استیلای طبرستان را عباسیان به دست آوردند و سرنوشت این خطه را به خراسان و ماورالنهر گره زدند.

کلید واژه ها: ماوراءالنهر، طبرستان، فتوحات، دوره اموی و عباسی، اوضاع سیاسی

^۱ - دانشجوی دکتری، تاریخ اسلام، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران (behroozchoogan@gmail.com)

^۲ - استادیار گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران (نویسنده مسئول) (mohsen1967@gmail.com)

^۳ - استادیار گروه تاریخ، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران (mohamadhassani68@yahoo.com)

مقدمه

سرزمین پره دریا یا فرارود در شمال شرق ایران کنونی، در گذشته های دور، مهد پیدایش تمدنهای درخشان خاورزمین، کانون پیوندهای تجاری و سیاسی با چین و شرق دور و محل حضور ادیان بودایی، مانوی، زردشتی و مسیحی بوده است. سرزمینی در آن سوی آمودریا یا جیحون که با خراسان بزرگ و خوارزم باستانی در پیوستی همیشگی قرار داشته و تا اواخر سده ۱۹ میلادی، تابعی از شاهنشاهی ایران بوده است. در عصر باستان، با وجود پیوندهای تاریخی و فرهنگی با ایران، فرارود مستقیماً تابع دولت ساسانی و یا دولت دیگری نبود. اشراف و فرمانداران ایرانی تبار شهرهای این ولایت، مستقل عمل می کردند و طبیعتاً ارتشی هم برای دفاع از تمامیت ارضی و فرارود وجود نداشت. تنها، بخشی از عشایر رزمجوی ترک تبار بودند که در تنگنای حملات خارجی، از سوی حکام ولایات به خدمات نظامی همراه با دستمزد، فراخوانده می شدند.

در سال ۲۲ هـ ق / ۶۴۲ م، یعنی ده سال پس از نبرد سرنوشت ساز نهاوند، اعراب به مرزهای فرارود رسیدند. مرکز خراسان، مرو را تصرف کردند، اما تا تسخیر آن سوی آمودریا یعنی فرارود یا ماوراءالنهر، دستکم پنجاه سال زمان صرف شد. نخست، والی خراسان عبیدالله بن زیاد از آمودریا گذر کرد و روی به سرزمین سغد آورد، لیکن نه در سغد و نه در بخارا و رامیش و بیکند و.. موفق به استیلای کامل نشد. مقاومت امیران محلی و تلاش برخی سرداران عرب برای ایجاد حکومتی مستقل در منطقه، مانند موسی بن عبدالله بن خازم در ترمذ نیز، مانع از استقلال فرارود شد. خلفای اموی برای تعیین تکلیف فتح ماوراءالنهر، جنگ های پردامنه ای را با امیرنشین های محلی سازمان دادند و از این رهگذر، توانستند حاکمیت اسلامی را با ثباتی نسبی، بر سرزمین های شمال خراسان استوار گردانند. از این دوره، تاریخ ماوراءالنهر می توان با عنوان «دوره آغازین اسلامی» یاد کرد، دوره ای که در تحقیقات نوین، کمتر بدان توجه شده است. در این دوران، شورش های مکرر و کشمکش های متعدد میان اهالی فرارود با والیان مسلمان رخ نمود.

پایان این دوره مقارن بود با جابجایی قدرت در خلافت اسلامی از آل امیه به آل عباس. خلیفگان عباسی بغداد بر خلاف خلفای اموی دمشق، حکمرانی امیران محلی را پذیرفتند، زیرا به ناکارآمدی سیاست خشن و تبعیض آمیز امویها پی برده و مشکلاتشان در اداره اراضی پهناور دارالاسلام نیز بیشتر شده بود. در نتیجه، دوره دوم تاریخ ماوراءالنهر مقارن با عصر سامانیان آغاز شد. در پی تحولات مهمی نظیر: رفع مداخلات چین در صحنه سیاسی ماوراءالنهر، گروهش ترکان به اسلام و تبعیت از کانون

خلافت، رضایت عباسیان به استقلال امیرنشین های ایرانی و فتح ایالات مجاور چون: طبرستان، سرزمین ماوراءالنهر درگیر مرحله دوم فتوحات یعنی کشورگشائی امیر اسماعیل سامانی شد.

اهمیت منطقه فرارود

نخست باید با ناحیه واقع در شمال شرق ایران بزرگ یعنی سرزمین واقعدر حوضه دو رود جیحون و سیحون، آشنا شد، منطقه ای که پره دریا یا ورارود نام داشت و توسط مسلمین ماوراءالنهر نام گرفت. چند سده بعد نیز، نام ترکستان به آن اطلاق شد که ناشی از استقرار ترک زبانان در این خطه بود، به ویژه پس از سقوط سامانیان و تشدید مهاجرت اقوام و عشایر ترک به داخل اراضی اسلامی. (سوپک، ۱۳۹۸: ۷) امروزه این سرزمین به آسیای میانه موسوم است که شاید کوششی بوده برای حذف هویت قومی ساکنان منطقه از سوی کانونهای فرهنگی غرب.

به زعم جغرافی دانان مسلمان، ورارود یا ماوراءالنهر ناحیه‌ای بوده است که از مشرق به حدود ختل و بخشی از هند و از غرب به نواحی غزان و خرلخان محدود می‌شد و تا ناحیه طراز به شکلی کمان‌وار تا دریاچه خوارزم امتداد می‌یافت، حدود شمالی این منطقه سرزمین ترکان خلخ و حدود جنوبی آن نواحی خراسان بوده است (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۲۶؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۹۱) به تعبیری دیگر، مرزهای جغرافیایی ماوراءالنهر عبارتند از: «ناحیتی.. که حدود مشرق وی، حدود تبت.. و جنوب وی خراسان.. و حدود خراسان و مغرب وی غور.. و حدود خلخ و شمالش هم حدود خلخ است.» (حدود العالم، ۱۳۷۲: ۳۲۹-۳۲۸).

محققان معاصر، تعریف روان و ساده تری ارائه کرده اند و برآنند که بلاد شمالی آن سوی رود جیحون، ناحیه ماوراءالنهر است که در شمال شرقی مرزهای ایران واقع بوده و ساکنان آن ترک بوده اند (لسترنج، ۱۳۷۳: ۴۶۱) اما باید یادآور شد که ماوراءالنهر جزء مناطق عمده و پهناور ترک نشین موسوم به ترکستان محسوب نمی‌شده؛ تا به مرور زمان بخش اعظم آن به لحاظ سیاسی و فرهنگی زیر سلطه اقوام ترک درآمد. هر چند مسلمانان در جریان فتوحات خود، ترکان را از آمودریا تا شمال غربی چین عقب راندند، ولی در نتیجه تأثیر فرهنگی حضور اقوام ترک در این سرزمین بسیاری از اهالی به تدریج ترک‌زبان شده و سبب نامگذاری نواحی فوق به ترکستان شدند.

اصولاً مردم بومی فرارود از اقوام مهاجر آریایی بودند که در تحت حمایت شاهنشاهی هخامنشی می‌زیستند، و بعد از فتوحات اسکندر مقدونی، این نواحی جزء قلمرو حکومت یونانی باکتريا قرار گرفت. فرارود در دوره اشکانیان و ساسانیان، تحت سلطه حکمرانان محلی بودند که به دولت مرکزی مالیات پرداخت می‌کردند. در دوره ساسانی خراسان چهار مرزبان داشت: اولی مرزبان مروشایگان، دومی مرزبان بلخ و طخارستان، سومی مرزبان ماوراءالنهر و چهارم مرزبان هرات و پوشنگ و بادغیس. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۱۱) این گزارش ها، بر عدم تفکیک دقیق ثغور خراسان و فرارود صحه می‌گذارد.

مقارن با ورود اعراب، اقشار ممتاز و فرادست جامعه یعنی دیهگانان (دهقانان) به عنوان اشراف زمین دار چنان نفوذی داشتند که توانسته بودند مانع از استقرار حکومت پایدار و متمرکزی در فرارود شوند و خود به عنوان حکمرانان محلی بر امور سیاسی و اجتماعی منطقه سیطره کامل داشتند و جالب آن که گاه به مقتدرترین حکمرانان بومی در شهرهای سمرقند و فرغانه دیهگان می گفتند. (شکورزاده، ۱۸-۱۹: ۱۳۹۷). شاهان یا حاکمان محلی بعضی از مناطق فرارود نیز دارای عناوین و القابی بودند نظیر در: ترمذ (ترمذ شاه)، فرغانه (اخشید)، گوزگانان (گورخان خدات)، ختل (ختلان شاه)، بخارا (بخارخدات)، اسروشنه (افشین)، سمرقند (طرخان یا طرخون)، کش (وندوی) و...

فتح فرارود

به زعم محققان، فتوحات مسلمین در فرارود را می توان در سه دوره متمایز بررسی کرد:

- ۱- سالهای ۳۱ تا ۸۶ هـ ق یا به تعبیری دوره مقاومت خواص و بی تفاوتی عوام
- ۲- سالهای ۸۶ تا ۹۶ هـ ق و دوره سازش خواص و فشار بر عوام برای مصالحه که مقارن با ورود قتیبه بن مسلم باهلی سردار عرب بود
- ۳- سنوات ۹۶ تا ۱۲۸ هـ ق و دوره مقاومت و سازش خواص و اطاعت عوام برای کاهش فشارهای اجتماعی و اقتصادی (شجاعی مهر، ۱۳۹۶: ۱۰۰-۱۰۱)

به هر حال، در سال ۳۱ هـ ق عبدالله بن عامر بن کریز با قوای خود از بصره به سمت خراسان حرکت کرد و بعد از تصرف نیشابور و طوس و نسا به سرخس رسید. در نبردی که بین سالار مقدمه سپاه بن کریز یعنی احنف بن قیس با هپتالیان رخ نمود، اعراب پیروز شدند. سپس با فتح طخارستان، قشون عرب به مروشاهگان (شایگان) نزدیک شد، یزدگرد سوم شاه ساسانی به مرور رفت و احنف بن قیس در مرو مستقر شد. با سپاهی مشتمل بر پنج هزار نیرو که هزار نفر آن را ایرانیان نومسلمان تشکیل می دادند. (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۶۶) وقتی که یزدگرد به مرو رسید، از ماهویه حاکم شهر کمک خواست. اما ماهویه به مردم مرو گفت که دروازه شهر را به روی یزدگرد باز نکنند. با این ادعا که: «یزدگرد از این پس شاه شما نیست. زیرا که وی کشورش را به دشمن سپرده است و شکست خورده به سوی شما آمده است.» (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ج ۱ / ۴۲۳-۴۲۲) پس، یزدگرد تصمیم گرفت ولایتداری مرو را به برادرزاده اش دهد، که ماهویه آگاه شد و برای نابودی شاه، به نیزک، طرخان سمرقند نامه نوشت و از او خواست به وی بپیوندد تا با هم یزدگرد را بکشند و با اعراب صلح کنند. در همان حال، یزدگردشاه طی نامه هایی از خاقان ترک، شاه فرغانه، شاه سغد، شاه کابل و حتی از فغفورچین یاری خواست. (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ج ۱ / ۵۷۰) سپس شاه ساسانی راه بلخ را در پیش گرفت. احنف بن قیس هم راهی بلخ شد. جنگ آغاز شد، یزدگرد شکست خورد و با یارانش به آن سوی جیحون گریخت. احنف به مرور بازگشت. زیرا خلیفه دوم به او امر کرد: از رود مگدر و به این سوی رود بسنده کن. خاصه که خاقان ترک و اهل فرغانه و سغد هم، به یاری یزدگرد برخاسته بودند. (ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ج ۱ / ۴۰۴-۴۰۳) ولی

چندی نگذشت که خاقان از پریشانی کار یزدگرد و حرکت سپاه اسلام به سمت شرق آگاهی یافت و منطقه را ترک کرد. پس، احنف خبر پیروزی خود را بر خاقان و یزدگرد به مدینه ارسال کرد. پیروزی‌هایی که به زعم مورخان، در سال ۳۳ هـ ق با تصرف مرورود و مروشاهجان توسط احنف و نیز، فتح نیشابور به دست عبدالله ابن عامر تکمیل شده بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۲۳۰/۹) سرانجام یزدگرد، در ۳۱ هـ ق، در مرو توسط آسیابانی به قتل رسید و حکام و اشراف محلی، به ویژه دهقانان خراسان بزرگ و فرارود، راه مصالحه با مسلمانان را در پیش گرفتند و برای تسلیم قلمرو خود پیش قدم شدند، زیرا این عمل باعث حفظ جایگاه اجتماعی آنها و هم چنین متوقف ساختن حملات ترکان می شد.

طی سالهای ۳۱ تا ۳۵ هـ ق، پیشروی قوای عرب در فرارود به کندی صورت می گرفت، تا آن که علی بن ابیطالب به خلافت رسید و نخستین والی منصوب خود به نام عبدالرحمن بن ابزی را به بلخ فرستاد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۶۹) به نوشته گردیزی، عبدالرحمن مردی خردمند و پاکدین بود و با مردمان محاملت می کرد و رسم های نیکو ایجاد نمود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۳۳) این رویه عادلانه و خردمندانه، می توانست به ثبات در فرارود یاری رساند، اما سیاست والیان بعدی خراسان و ماورالنهر باعث برهم خوردن توازن و شورش ناآرامی ها در این خطه شد. به ویژه در زمان خلافت معاویه که خبر از شورش اهالی بادغیس، هرات، بوشنج و بلخ بود. هم زمان، حاکم خراسان عبدالله بن عامر، عبدالله بن سمره الاموی را به آرام کردن هرات و بلخ مامور کرد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۳۴) در سال ۴۵ ق، زیاد بن ابی سفیان، حاکم عراق امیر بن احمر را مامور خراسان ساخت و او نخستین کسی بود که اعراب را در مرو سکونت داد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۷۱). در همین سال، حکم بن عمرو غفاری برای ادامه فتوحات با لشکری به ماورالنهر فرستاده شد، حکم از جیحون عبور کرد، اما فتحی ننمود. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۷ / ۲۸۴۹) گرچه بلاذری مدعی است حکم منطقه چغانیان را فتح کرده است. (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۷۱) و ابن عبدالبر معتقد است که حکم جوزجان را فتح نمود (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ ق: ۲۴۰)

در این زمان، سیاست کوچاندن و اسکان قبائل عرب توسط امویان به عنوان روشی برای مقابله با ناآرامی ها و افزایش نفوذ مسلمین در خراسان بزرگ و فرارود دنبال می شد. از جمله، زیاد حاکم عراق، در سال ۵۱ هـ ق. ربیع بن زیاد را حاکم خراسان کرد و او پنجاه هزار نفر از اهالی کوفه و بصره و افراد خاندان خویش را به خراسان عزیمت داد و در آنجا سکنی داد. سپس، ربیع از خراسان لشکر کشید و بلخ را به صلح تصرف کرد و قهستان را با جنگ گشود. جمعی از ترکان را بکشت و فراری داد، از جمله نیزک طرخان خوارزم که توسط سردار حکم منکوب شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ج ۲ / ۱۵۱) در سال ۵۴ هـ ق عبیدالله بن زیاد حاکم خراسان با ۲۴ هزار تن از جیحون گذشت و به بیکنند آمد. حاکم بخارا از ترکان یاری خواست، ولی راه به جایی نبرد و ناگزیر به پذیرش صلح شد. شهرهای رامدین و بیکنند و چغانیان هم به تصرف ابن زیاد درآمد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۷۱) تنها بخارا به اشغال فاتحان درنیامده بود. تا آن که مدتی بعد، والی جدید خراسان به نام سعید بن عثمان بخارا و سمرقند را نیز متصرف شد

(یعقوبی، ۱۳۷۱: ج ۲ / ۱۷۲ و طبری، ۱۳۷۵: ج ۷ / ۲۸۷۲-۲۸۷۱) بدین ترتیب، مراکز مهم فرارود به قلمروی خلفای عرب ملحق گردید.

در دوران خلافت یزید بن معاویه، فتوحات اعراب متوقف یا کند شده بود. در نتیجه، ماوراءالنهر به مدت ده سال از تصرفات مسلمانان در امان بود و این فرصتی به ترکان داد تا به تاخت و تاز پردازند و تا نزدیکی نیشابور پیش آیند. چنین وضعیتی، دودمان مروانی را برانگیخت تا راه چاره ای بیاندیشد. پس به والیان خود در خراسان دستور داد تا مناطق سوق الجیشی ماوراءالنهر را در کنترل خود بگیرند. در سال ۷۷ هـ ق امیه بن عبدالله بن خالد، ختل را تصرف کرد، زیرا مردم آن عهدنامه شکسته بودند، اما در برابر قیام مردم بخارا، ناچار به مصالحه شد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۸۰ و طبری، ۱۳۷۵: ج ۸ / ۳۶۵۲) در سال ۸۰ هـ ق مهلب بن ابی صفره حاکم خراسان، کش و نسف را فتح نمود و پسرش یزید را برای فتح ختلان اعزام نمود. او که با شورش های داخلی درگیر بود، یزید را جانشین کرد و یزید کوشید مناطقی از ماوراءالنهر را به ممالک اسلامی منضم نماید. لیکن، فاتح نواحی سوق الجیشی، قتیبه بن مسلم بود که نخستین یورش را به دروازه های طبرستان صورت داد.

در این دوران، ترکان که گرگان را به تصرف خود درآورده بودند، به تهدیدی برای امنیت راهها و مانعی در راه اعزام نیرو به شمال شرق تبدیل شده بودند. عشایر ترک تا حدود قومس پیش تاخته و راه ارتباطی ری و خراسان را قطع می کردند. پس، قتیبه تلاش کرد تا ترکان را عقب براند و این شاهراه را آزاد نماید. از سوئی، دعوت بزرگان محلی و دهقانان و حکام ولایات ماوراءالنهر از قتیبه (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۱۳ / ۱۲۹) و اخبار پیروزیهای قوای او در فرغانه و ترمذ و بیکنند و بویژه غلبه بر قوای ۲۰۰ هزار نفری بغانون، خواهرزاده فغفور چین، (طبری، ۱۳۷۵: ج ۹ / ۳۸۱۷-۳۸۱۸) سبب شد تا اکثر حکام ولایات تابع قتیبه شوند و در پی شکست ترکان از این سردار توانمند در بخارا، (ابن العبری، ۱۹۹۲ م: ۱۵۳، نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۶۵) طرخون امیر سغد نیز، تن به صلح داده و وحشت مردم از فاتح عرب، زمینه ساز پیروزی های بعدی اعراب مسلمان شد.

بدین ترتیب، پیروزی قتیبه بن مسلم در نواحی بخارا و سمرقند و خوارزم موجب شد تا تمام قسمت میانه و سفلی نواحی جیحون به دست اعراب افتاد و حتی راه کاشغر که نزدیکترین شهر به خاک چین بود، برای قوای اسلام هموار گردد. قتیبه با فتح بخارا و سمرقند و تا فرغانه و کاشغر وسعت متصرفات اعراب را در شرق به جایی رساند که پیش از آن هرگز نرسیده بود و قلمرو اسلام با چین همسایه شد. پیشروی به سمت خاک چین، نگرانی خاقان چین را در پی داشت تا حدی که پذیرفت به خلیفه باج دهد (طبری، ۱۳۷۵: ج ۹ / ۳۸۸۹). در زمان ولایتداری قتیبه، پادگانهای نظامی در ماوراءالنهر استقرار یافت و به واسطه نشر اسلام مساجدی بنا گردید. محلاتی از شهرهای بزرگ بخارا و سمرقند در اختیار قبایل عرب قرار گرفت، و این امر باعث اتحاد و قدرت گیری مسلمانان در اراضی فتح شده گردید. هر چند، به نظر می رسید عربان به اخذ غنایم و خراج رضایت داشته و قصد فتح کامل

ماوراءالنهر را نداشتند. احتمالاً، سیاست مدبرانه قتیبه در سازش با امرای محلی و استخدام غیرعرب در نیروی نظامی اعراب، هم چنین انتصاب سرداران عرب به ولایتداری شهرهای ماوراءالنهر، از دلائل پیروزی او در این ناحیه بوده است.

با این وجود، پس از مرگ قتیبه در سال ۹۶ ق موقیت کارگزاران اموی رو به ضعف نهاد و حتی ترویج اسلام در ماوراءالنهر به طور موقت به پایان رسید. (اشپولر، ۱۳۷۹: ج ۱ / ۵۳) از آن پس شورشها و قیام ها پی در پی رخ می دادند و بعضی از نواحی گاه و بیگاه استقلال کامل خود را بدست می آوردند. عملکرد چند جانبه اعراب نیز برای سازش و آشتی با امرای بومی و محلی افاقه نکرد. در نظر حکمرانان محلی طخارستان، خوارزم و طبرستان وضع چنان تهدید آمیز می نمود که در سال های بعد مکرر از سلسله تانگ در چین تقاضای کمک کردند و حتی شاهان چین برای حکمرانان طبرستان دستخط و فرمان انتصاب فرستادند. (اشپولر: همان ماخذ)

تمهیدات در ماوراءالنهر و زمینه سازی تصرف طبرستان

نکته شایان توجه آن که توسل به جنگ و فتوح، تنها ابزار اعراب برای استیلای بر مناطق هدف نبود. خلفای مسلمان از روشهای مختلفی برای منقاد کردن حکام و مردم نواحی استفاده می کردند، چنان که عمر بن عبدالعزیز به شاهان فرارود نامه نوشت و آنها را به پذیرش اسلام دعوت کرد، در حالی که برخی از حکام انتصابی، معتقدند بودند فقط به کمک «شمشیر و تازیانه» می توان حکومت کرد، که این توصیه، مورد پسند خلیفه واقع نشد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۹۴) افزون بر این، اسکان اعراب در مناطق سوق الجیشی یا توافق بر سر شرایط درخواستی مردمان شهرهای بزرگ، از دیگر راهکارهای دستگاه خلافت برای جذب حداکثری و آرام کردن اهالی بود. گاه، سیاست مدارا، با مخالفتهایی از سوی خودیها روبرو می شد، مثلاً وقتی سعید بن عبدالعزیز والی خراسان سعی کرد با ملایمت دهقانان را به جانبداری از خلافت ترغیب کند، اعراب مستقر، برآشفتنند و سعید را به طعنه خذینه (= کدبانو) لقب دادند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۹۶) در چند مورد نیز، استیلای سرداران عرب با نقض عهد، صورت پذیرفت. از جمله، اعراب با پیمان شکنی، نقاط مستحکم دره های زرافشان و کشکه را به تصرف خود درآوردند (صالحی و زمانی محجوب، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

از اوایل سده دوم هجری، داعیان بنی عباس در خراسان فعال شدند و با بهره گیری از گرفتاری لشکریان خلیفه در نبرد با کنشگران ماوراءالنهر و خراسان و از جمله مساله مداخلات چینی ها و یورشهای ترکان، به جذب نیرو و هواخواه پرداختند. کار به جایی رسید که تا سال ۱۰۹ هـ. ق. قسمت اعظم ماوراءالنهر، به جز سمرقند و چند شهر کوچک، از سیطره امویان خارج شده بود. شورش های عمومی علیه خلافت بنی امیه نیز، خسارات فراوانی وارد آورده بود. من جمله زمانی که کارگزاران دمشق تصمیم گرفتند تا از همه کسانی که قبلاً خراج می گرفتند، مجدداً خراج اخذ شود. قیام عمومی برپا شد؛ مردم سغد علیه عربان برخاستند و ترکان را به یاری خواندند. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۹ / ۴۰۷۸) سغدیان

و اهالی بخارا با همراهی ترکان، اعراب را در محاصره گرفتند. اما پس از یک سلسله جنگ و گریز، سرانجام، والی جدید خراسان، نصر بن سیار توانست آرامش را به منطقه بازگرداند. فتوحات قتیبه بن مسلم را تکرار کند و با استفاده از فروپاشی سلطنت ترکان غربی، فرمانروایی عرب را در حوضه سیردریا مجدداً احیاء نماید. نصر از طریق عقد پیمان نامه هایی با فرمانداران نواحی: اسروشنه، چاچ و فرغانه، احتمال هر گونه خطر از جانب ترکان را برطرف ساخت و به سغدیان نیز اطمینان داد که از آزار افرادی که مجدداً از اسلام به دین نیاکانی بازگشته بودند، خودداری می شود و پاره ای از دیون و مالیاتهای معوقه اهالی بخشیده خواهد شد (طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۰ / ۴۱۹۴-۴۱۹۳)

در واقع، نصر همانند قتیبه بن مسلم، هدفی جز توسعه سيطرة اعراب در ماوراءالنهر و خراسان بزرگ را تعقیب نمی کرد. اما نه با جابجا کردن حکام محلی و همین وجه از سیاست خردمندانه او، موجب طرفداری اهالی ماوراءالنهر از خلفا شده بود. ضمن آن که بین سران اعراب و حکام ماوراءالنهر، یک هدف مشترک وجود داشت و آن هم مقاومت در برابر پیشروی ترکان و حفظ امنیت و ثبات منطقه بود. سیاست روادارانه نصر در قبال اهالی فرارود و این که بر خلاف رویه تبعیض آمیز امویان، کلیت مسلمانی را به جای تبار و قوم و مذهب در نظر گرفت و پرداخت مجدد جزیه یا حکم قتل افراد مرتد را ساقط نمود، باعث شد تا جامعه چند وجهی فرارود آرام گیرد و اسلام در بین زرتشیان، بودائیان و ترکهای شمنی آن نواحی، رواج یابد. افزون بر این، مراکز تمدنی ماوراءالنهر مانند: سمرقند، بخارا و بلخ که به دلیل جنگ های داخلی دچار ویرانی شده بودند، دوباره آبادتر و مرفه تر گردند. از پرتوی آشتی اعراب حاکم با خاندانهای محلی، فرصتی به دست آمد تا خاندان هایی چون برمکیان بلخ اسلام آورده و تا مقام وزارت عباسیان پیش روند. با این حال، سرانجام، اقتدار نصر بن سیار در مقابل توانمندی ابومسلم خراسانی رنگ باخت و با مرگ نصر و استیلای ابومسلم، سیاه جامگان هواخواه بنی عباس بر تمامی فرارود و خراسان استیلا یافته و بساط دولت اموی را بر چیدند. با منقاد شدن فرارود توسط ابومسلم، این منطقه تا چند سال از تهدید جدی ترکان جست و پس از شکست چینی ها در نبرد طراز در سال ۱۳۳ هـ ق، راه ارتباطی آنها با ایران مرکزی قطع شد (گروسه، ۱۳۸۷: ۱۷۰) و فرصت برای فتح کامل طبرستان به دست آمد.

شایان ذکر است که برپائی خلافت عباسی و در پی آن، افزایش نفوذ و نقش آفرینی عنصر ایرانی در دستگاه خلافت، در سرنوشت مناطق مفتوحه در ایران بی تاثیر نبوده باشد. این که در عصر نخستین خلفای عباسی، خبری از مبارزه اعراب مسلمان با مردم بومی در فرارود نبود، گواه این حقیقت است که دوره تقابل نظامی اهالی ماوراءالنهر با اشغالگران به سر آمده بود و زان پس، شورشهای سیاسی یا مذهبی نومسلمانان علیه خلیفگان ممکن بود. نیز، با افزایش اقتدار بنی عباس در این مناطق، نفوذ چین و امارت‌های محلی در امور ماوراءالنهر کاهش یافت و دیگر خبری از اعزام سفیران برای درخواست

کمک از دولتهای بیگانه نبود. اعراب از بابت حمله چین به قلمرو اسلامی خیالی آسوده یافتند و برای تصرف نواحی استراتژیکی چون طبرستان آمادگی خود را دوچندان کردند.

حذف چین از منازعات ماوراءالنهر، که از ۱۳۴ هـ ق / ۷۵۱ م و پس از یورش ارتش چین به چاچ رخ نمود (دنیل، ۱۳۶۷:۹۴) باعث شد تا منصور عباسی، پس از دفع قیام شریک بن شیخ المهری در بخارا، با متحدین جدید خود یعنی قرقل های ترک تبار در برابر چین و متحدانش اویغورها صف آرائی کند. شکست لشکریان چینی در کناره رود تالاس (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ج ۲/۲۸۰). سرنوشت ماوراءالنهر را تغییر داد و با شروع جنگهای داخلی در چین، دیگر امکان هرگونه جبران و واکنش امپراتوری تانگ در امور مسلمین سلب شد.

با چنین شرائطی، حکومت عباسی آماده فتح طبرستان شد. اینک خیال خلیفه از بابت ارتباط طبرستان با دولتهای رقیب و مقتدر آسوده بود و امیران و اهالی طبرستان نیز تنها مانده بودند. پس از قتل ابومسلم، به بهانه وجود خزائن ابومسلم نزد اسپهبد طبرستان، بغداد سپاهی را به طبرستان فرستاد. گرچه اسپهبد راضی شد همان مالیاتی را که طبرستان به پادشاهان ساسانی پرداخت می کرد، به دربار بغداد ارسال کند. اما زمانی که پیمان شکنی کرد و به قتل عام شماری از مسلمانان در طبرستان دست یازید، بهانه لازم را به خلیفه داد تا با انگیزه تصاحب منابع مالی طبرستان (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۱۹۳) در سال ۱۴۲ هـ ق، قوای خود را به طبرستان گسیل داشته و با از میان برداشتن آل دابویه، این خطه را رسماً و به طور کامل اشغال کند.

اهمیت سوق الجیشی طبرستان

تپورستان، این سرزمین محصور در میانه جبال البرز و دریای خزر که از آذربایجان در غرب تا خراسان در شرق امتداد دارد، خطه ای است سرسبز و پر نعمت با تاریخی پرفراز و نشیب و نزد جغرافی نویسان مسلمان به نام طبرستان معروف بود. کلمه «طبر» در زبان بومی به معنی کوه و طبرستان به مفهوم ناحیه کوهستانی می باشد. البته، روایت عامیانه دیگری هم هست مبنی بر این که زمانی گروهی از گیلان به طبرستان وارد شدند و درختان را با تبرها بریدند و آنجا مستقر شدند و به زبان خود، آنجا را تبرستان نامیدند (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۴۶) اما شاید درست تر آن باشد که چون قبل از ورود آریایی ها به فلات ایران، اقوام تپور در این نواحی زیست می کردند، بدانجا «تپورستان» می گفتند و در محاوره اعراب، از واژه «طبرستان» بهره گرفته شد. تا آن که از قرن هفتم هجری، نام طبرستان از استعمال افتاد و کلمه مازندران جای آن را گرفت. هرچند در مواردی، مازندران بر ایالت مجاور یعنی گرگان نیز اطلاق شده است. (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۹۳)

در توصیف جغرافیای طبرستان، یکی از جغرافیدانان مسلمان گوید: من سرزمین های شمالی را به پنج خوره بخش کردم. نخستین آنها از سمت خراسان قومس و سپس گرگان، طبرستان، دیلمان، سپس خزر است و دریاچه در میان این خورهها قرار دارد، به جز قومس که در بلندی های میان ری و

خراسان جا دارد و طبرستان، قومس را از دریاچه جدا می‌کند. مهم ترین قصبه طبرستان آمل است و از شهرهایش: سالوس (چالوس)، میله، مامطر، ترنجس، ساریه، طمیسه، نامیه، تمیشه. (مقدسی، ۱۳۶۱: ج ۲/۵۱۹) و دیگری به شرحی مفصلتر نوشته: طبرستان هشت خوره دارد: خوره ساریه، آمل، ارم خواست بالا، ارم خواست پایین، مهروان، اسبهدان (اسپهدان)، نامیه (نامشه) و طمیسه. طول طبرستان، از گرگان تا رویان سی و شش فرسنگ و عرض آن بیست فرسنگ است. (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۴۸) هم چنین، در باره ویژگی این ناحیه گفته اند: از ابتدای طبرستان تا مرز دیلم، ۳۱ پادگان و در هر پادگان، از دویست تا هزار مرد جنگی بود. بین طبرستان و گرگان شهر طمیسه قرار داشت که دروازه های آن مانع ورود طبری ها به گرگان می شد و دیواری از آجر و سنگ آهک از جبال البرز تا دریای خزر کشیده شده که آن را خسروانشیروان برای مقابله با ترکان ساخته بود تا از نفوذ آنها به طبرستان جلوگیری کند. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۸۱)

در هر حال، طبرستان همیشه خطه‌ای تاریخی محسوب می‌شده است. موقعیت جغرافیایی این سرزمین که میان کوه و دریا واقع شده بود و دشواری دسترسی، آن را به آخرین سنگر مقاومت ایرانیان در مقابل مهاجمان خارجی بدل ساخته بود. چنان که تا بیش از یک سده پس از حمله اعراب مسلمان به ایران، بازماندگان ساسانیان در طبرستان، با عنوان اسپهدان فرمان می‌راندند. در سده های اول تا ششم میلادی، طبرستان ارتباط کمتری با سایر نواحی و جوامع داشت و از وضعیت نسبتاً پایداری برخوردار بود، اما با برآمدن اسلام، حدود جغرافیایی آن تغییر نمود و با توجه به دو بخش ساحلی و کوهستانی و مقارن با ورود اقوام بیگانه و رقابتهای خاندانی، مرزهای آن دستخوش تغییرات جدی شد.

فتح طبرستان و موانع پیش رو

به نوشته محققان، در عهد ساسانیان، طبرستان و ولایات جانبی آن تحت فرمانروایی یک مرزبان از نجبای درجه اول و با گزینش شاهنشاه اداره می شد (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۲۰۳) در واقع، طبرستان به شکل ملوک الطوائفی و همانند دوره اشکانی، تحت حکومت اسپهدان اداره می شد و حاکمان آن تقریباً فرمانفرمایان مستقلی بودند که از نظر ظاهری فرمانبردار حکومت مرکزی بودند. شگفت نبود که تا نیمه قرن دوم هجری در طبرستان سکه ها با خط پهلوی ضرب می شدند. اکثر مردمان بر دیانت زرتشتی بودند و همین ویژگی های جغرافیایی، اقتصادی، فرهنگی و غیره، استقلال سیاسی طبرستان را حفظ می کرد و زمانی که دولت مرکزی رو به ضعف می رفت، این منطقه به صورت یک واحد سیاسی مستقل عمل می کرد. (ترکمنی آذر و پرگاری، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

در آغاز فتوحات اعراب مسلمان، طبرستان، پرجمعیت ترین ولایت ساحلی دریای خزر بود که توسط سلسله ای از اسپهدان که به نام نیایشان دابویه به دابویان شهرت داشتند، اداره می شد. نخستین ذکر از نام اسپهبد، حاکم طبرستان، مربوط به سال ۷۹ ه.ق. ۶۹۸ م. می باشد و مسکوکاتی که به نام اسپهبدان دابویه ضرب شده، از سال ۹۲ ه.ق. ۷۱۱ م. شناخته شده اند. حکومت دابویان از مبدأ تاریخ

اخیر ساسانیان شروع می شود که آغاز آن در سال ۳۰ ه.ق. / ۶۵۱ م. است. در کنار اسپهبدان، دودمانهای دیگری چون پادوسپانان و استنداران نیز در این نواحی فرمانروائی داشتند. در ناحیه دماوند حاکمان لقب مصمغان (موبد موبدان) داشتند که لقبی دینی بوده و نشان می دهد که حکامی با منصب دینی نیز وجود داشتند. (فرای، ۱۳۷۲: ۱۷۳)

هرچند، در مورد اولین حملات اعراب به طبرستان، میان تواریخ محلی و تواریخ عمومی وحدت نظر وجود ندارد، لیکن سالهای ۱۸ و ۲۲ و ۳۰ و ۴۱ هجری قمری به تواتر در منابع تاریخی ذکر شده است (لطف آبادی، ۱۳۹۱: ۱۱۰) با این حال مشخص است که از همان سالهای نخست فتوحات، اقدام به تصرف طبرستان در دستور کار خلفای مسلمان قرار داشت؛ اما کار به سهولت و سرعت پیش نمی رفت. در سال ۱۸ ه. ق و مقارن با حکومت فرخان بن دابویه در طبرستان، قوای عرب به فرماندهی مصقله بن هبیره دو سال معطل گشودن راهی به طبرستان بودند. (مرعشی، ۱۳۶۳: ۴۵) اما ناکام ماندند تا آن که چند سال بعد، یزید بن مهلب از خراسان به گرگان رفت و با وجود حصار محکم شهر (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۷۱). گرگان را فتح کرد، اما موفق به گشودن راهی برای نفوذ به طبرستان نشد.

اصولاً، برای فتح طبرستان به دست اعراب مسلمان، موانع متعددی وجود داشت:

۱- از جنبه جغرافیای طبیعی، طبرستان با دیگر مناطق ایران تفاوت های بسیاری داشت؛ در این منطقه وجود کوه های مرتفع، راه های تنگ و مال رو، باتلاق های وسیع و عمیق، جنگل های گسترده و متراکم و دیگر موانع طبیعی مانع نفوذ بیگانگان به این نواحی می شد. لذا، صعب العبور بودن منطقه طبرستان یکی از دلایل عدم تصرف آن توسط اعراب مسلمان در دوره خلفای راشدین، اموی و تا زمان منصور عباسی بود. پس از پیروزی اعراب در نهاوند، یزدگرد سوم تصمیم گرفت که به طبرستان برود، زیرا مرزبان طبرستان به او پیشنهاد کرده بود به آن سرزمین بیاید. (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۴۴ و ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۹ / ۲۰۰). اما با وجود آن که سپهبد استحکام قلاع و حصار طبیعی کوهستان را برای او شرح داد، ولی یزدگرد قبول نکرد.

در واقع، به سبب بلندی کوهستان ها و سختی راه ها دست یافتن به مردمان طبرستان دشوار بود. جنگلی بودن اکثر نقاط طبرستان و تراکم بالای آن مانع عبور و مرور می شد و نیروهای خارجی و نابلد در حصار درختان تو در تو گم می شدند. تا مدت ها جنگل متراکم مهاجمان را معطل می ساخته و هزینه زیادی را برای مهاجمان متحمل می کرد. برای نمونه، طبری روایت می کند که زمانی که یزید بن مهلب برای شکست اسپهبد به طبرستان رفت، فعلگانی همراه وی بودند که درختان را می بریدند و راه می ساختند تا نزدیک اسپهبد رسیدند و او را محاصره کرد. اسپهبد تقاضای صلح کرد که نسبت به قبل بیشتر خراج دهد اما یزید نپذیرفت زیرا امید فتح آنجا را داشت. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۹ /

باتلاقی بودن و همچنین رطوبت زیاد در طبرستان، که گاه در تابستان، نفس کشیدن را برای مردمان سخت می کرد، تازه واردین را اذیت می کرد. هم چنان که مقدسی گفته: طبرستان خوره‌ای است در دشت ساحلی که کوه هایی نیز دارد، بارانش بسیار، زندگانی در آن دشوار، کثیف و پرپشه است. (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲/ ۵۱۹) وجود بیشه زارهای انبوه و با تراکم بالا و غیر قابل عبور هم مزید علت بوده است.

۲- دیگر عامل بازدارنده، وضعیت اجتماعی و قومی طبرستان بود که باعث شد تا فتح این سرزمین به تأخیر بیفتد. اقوام ساکن در طبرستان به صورت پراکنده در مناطق متعدد این سرزمین می زیستند و امکان جنگ و گریز با دشمن خارجی برای آنها به سهولت مقدور بود. به علاوه شماری از آنها در جنگاوری سرآمد بودند و در خیلی از نبردها به حمایت از دولتهای محلی خود وارد معرکه می شدند. در دوره خلافت عمر بن خطاب، نعیم بن مقرن در فتح ری برای اولین بار با نیروی های نظامی اعزامی از مناطق طبرستان و گرگان که به کمک سیاوخش، نواده بهرام چوبین و حاکم ری آمده بودند، روبرو شد. (ابن مسکویه، ۱۳۷۹، ج ۱/ ۳۹۷) تا آن که ری به کمک یکی از عناصر مخالف والی ری، تصرف گردید. از آن جا که ری دروازه ورود به خراسان محسوب می شد و راهی مناسب برای فتح طبرستان نیز بود. تصرف این شهر برای تازیان سعادت بخش بود. فلذا غنیمتی که در ری نصیب اعراب مسلمان شد همانند غنائم مداین توصیف شده است (طبری، ۱۳۷۵: ج ۵/ ۱۹۷۴-۱۹۷۵) حاکمان نواحی مجاور مانند ری و حتی مناطق دورتر برای مقابله با اعراب از نیروهای نظامی گرگان و طبرستان کمک می گرفتند و به جنگاوران طبری و دیلمی تکیه داشتند. بنابر این فتح این مناطق برای مسلمانان با دشواری همراه بود.

در حقیقت، توان رزمندگی مردان طبری تا بدان حد بود که دولت ساسانی هم از آنها در مصاف با تازیان بهره گرفته بود. در سال ۲۱ هـ.ق/ ۶۴۱ م. ایرانیان طرفدار آل ساسان از هر سو پیش آمدند: مردم قومس، مازندران، گرگان، دماوند و غیره در لشکری بزرگ پیش آمدند و شاه ساسانی، مردانشاه بن هرمز را فرمانده لشکر کرد و به نهبوند گسیل داشت. (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۶۸) حضور مردان جنگی خطه خزر در این نبرد چنان اهمیت داشت که خلیفه دوم خود شخصاً آماده کارزار شد، ولی با توصیه مشاورانش، پشیمان شد.

۳- وجود رقبایی چون چینی ها و ترکان، مانع دیگری در راه فتح طبرستان بود. پس از پیشروی اعراب در فرارود، آنها دریافتند که باید قدرت چینیان و ترکان را مهار کنند تا هم از لشکرکشی آنها به قلمرو اسلامی در امان باشند و هم راه ارتباطی آنها را با داخل ایران و به ویژه طبرستان قطع کنند و امکان محاصره قوای خود را سلب کنند. ظاهراً اعراب از استیلای ترکان و چینی ها بر آسیای غربی نگران بوده و احتمال تقابل خود با این اقوام را در نظر داشتند. بنا بر مدعای مقدسی در کتاب «البدء و التاریخ» روایتی وجود دارد که: «پیامبر (ص) گفت: قیام قیامت نخواهد بود مگر آن گاه که مسلمانان با ترکان پیکار کنند، قومی که چهره هاشان همچون سپرهای فروکوفته است با چشمهای تنگ و بینی های

پهن که جامه‌های موبین به تن دارند» (مقدسی، ۱۳۷۴: ج ۲ / ۳۷۹) نگرش بغض آلود مسلمانان به ترکان و چینی‌ها، نشان از محتمل دانستن تقابل خود با این جماعات بوده است که در نوع نبردهای اعراب مسلمان در مناطق فرارود نیز قابل مشاهده است.

در هر صورت، فتح نهایی طبرستان در زمانی تحقق یافت که شورش مازیار بن قارن به مثابه مهمترین تهدید سیاسی علیه حاکمیت اعراب به شکست انجامید و کمی بعد، «قدرت طاهریان در امارت خراسان استوار گردید و طبرستان هم از انزوا و دسترس ناپذیری، که تا آن ایام آن را به وسیله فرمانروایان مستقل محلی خویش حفظ کرده بود، بیرون آمد و به قلمرو خلافت ملحق گشت» (سرافرازی، پساک و خسروان، ۱۴۰۰: ۳۱۹)

رقیبان خارجی و مشکلات فتوح اسلامی

ارتباط و یا تسلط چینی‌ها بر مناطق فرارود و تا حدود طبرستان، از دوران پیشااسلام مشهود است و تجارت با خاور دور از اهمیت نگهداری و تثبیت آرامش و امنیت فرارود حکایت داشت. ضمن آن که خطر نفوذ چین به قلمرو ایران همیشه احساس می‌شد. در دوره عبدالملک بن مروان، خطر چین برای اعراب مسلمان یک دغدغه بود، به همین جهت، حجاج به دو سردار خود یعنی محمد بن قاسم (فاتح مصب هند و سند) و قتیبه بن مسلم (فاتح ماوراءالنهر) اعلام کرد که هر یک از شما زودتر از دیگری به چین دست یابد، حکومت آن نواحی را از آن خود خواهد کرد. (بارتولد، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۴۱۱) به دلیل سیطره قتیبه بر ماوراءالنهر و تثبیت قدرت اعراب در آن مناطق، اوضاع برای حکام محلی تخارستان، خوارزم و طبرستان، چنان تهدید آمیز شد که سفیران زیادی از سوی ایشان به دربار چین اعزام شدند تا از شاهان سلسله تانگ علیه اعراب مسلمان تقاضای کمک کنند (اشپولر، ۱۳۷۹: ج ۱ / ۵۱) در سال ۹۹ هـ ق / ۷۱۸ م، حاکم محلی بخارا از چینیان درخواست کمک نمود. در مقابل، سلاطین چین، گاه برای حکمرانان طبرستان دستخط و فرمان انتصاب می‌فرستادند. (اشپولر، ۱۳۷۹: ج ۱ / ۵۱)

نفوذ چین در این مناطق به قدری بود که قتیبه مجبور بود برای مقابله با چین از تصرف طبرستان صرف‌نظر کند، در صورتی که فتح طبرستان جزء وظایف حاکم خراسان بود، همان گونه که بعد از قتیبه، یزید بن مهلب حاکم خراسان، برای فتح آن خطه خیلی تلاش کرد، اما بی‌فایده بود. با این حال، قتیبه بن مسلم توان خود را چندان برای تصرف طبرستان به هدر نداد، زیرا با تصرف دهانه ورود به طبرستان یعنی ناحیه گرگان، شهرگ حیاتی طبرستان را در کنترل گرفت و رابطه با چین را قطع کرد، حکام بعد از او نیز، به تدریج این سیاست را دنبال کردند، تا در نهایت طبرستان ایمن و تنها ماند و در دوره منصور عباسی فتح گردید.

پیشروی قوای خلیفه و به ویژه سیاست بغداد در دخالت دادن خود در منازعات و انتصابات داخلی فرارود، باعث گردید تا چینی‌ها نتوانند در آن ناحیه اعمال نفوذ کنند و حتی با مسلمانان وارد جنگ شوند. درخواست کمک امیران محلی از دولت تانگ هم مزید علت شد تا تقابل مسلمانان و چینیان

شکل گرفته و سرنوشت ماورالنهر مشخص شود. از جمله در سال ۱۳۲ ق. ۷۴۹/م. اخشید یا والی فرغانه از امپراتوری چین بر علیه امیر ناحیه چاچ کمک خواست. (ذیل، ۱۳۶۷:۹۴). و بدین ترتیب، موازنه قدرت بین دولتهای ذی نفوذ در فرارود برهم خورد. عباسیان که حکومت متمرکز و جدیدی را تاسیس کرده بودند، ناگزیر شدند با خطر مداخله چین مواجه شوند. هرچند ترکان را نیز در نظر داشتند و از قدرت رو به توسعه آنها نگران بودند.

اما بر خلاف چین، خطر ترکان برای خلافت فزاینده و نگران کننده نشد. زیرا جذب ترکها به دین اسلام، از وجه مخاطره آمیزشان فروکاست. شایان ذکر است که جماعتی از ترکان از نظر عقیدتی به خدای یگانه موسوم به «بیرتانگری» اعتقاد داشتند، خدایی که کائنات را آفریده و خدای آسمان خوانده می شد (هیئت، ۱۳۸۹: ۶۳). لذا زمینه گرایش ترکها به فراخوانی توحید توسط مسلمانان تا حدودی فراهم بود. دلیل دیگر برای همسوئی عربان و ترکان آن بود که پیشتر و در قرن ۶ م، امرای ترک ناحیه غربی فرارود را تصرف کرده و امیدوار بودند با یاری دولت بیزانس، حکومت ساسانیان را در ایران براندازند، ولی ناتوانی بیزانس مانع از اجرای این هدف گردید. در همین ایام قلمروی حکومتی ترکان به دو بخش غربی و شرقی تقسیم شد که دوره اقتدار هر یک از این دو بخش، با فراز و نشیب همراه بود و همین امر موجب می شد حکومت چین در دوره های ناتوانی ترکان، به مداخله مبادرت کند تا نفوذ خود را بر خانات محلی نیز اعمال کند. خاناتی که قادر به سلطه بر شهرهای آبادانی چون: بخارا و سمرقند بودند (بلعمی، ۱۳۵۳: ج ۲، ۹۸۰).

در پی انقراض ساسانیان، بعضی از قبایل ترک از موقعیت بهره گرفته و به نواحی مرزهای شمالی و شمال شرقی ایران آن زمان ورود پیدا کرده بودند؛ ولی اعراب مسلمان در جریان تعقیب یزدگرد سوم، ترکان در حال پیشروی را به عقب راندند. پس، ترکان برای ماندن در ماوراءالنهر مجبور شدند با حکمرانان محلی در برابر اعراب متحد گردند و این روند تا نیم قرن مشکلاتی را برای خلفا پدید آورد. (شکورزاده، ۱۳۹۷: ۱۰۸-۱۰۷) در اواخر سده ۷ م / ۲ هـ ق، مساله ترکستان شرقی می رفت که موجب احیای وحدت امپراتوری ترک گردد، اما چندی نگذشت که اختلافات بین این دو دسته از ترکها بالا گرفت. در سال ۷۰ هـ ق. ۶۸۹ م. ترکان شرقی، قوای ترکان غربی را درهم شکسته و وارد خاک سغد شدند. طی ده سال بعد، حملات ترکان شرقی تکرار شد تا این که در سال ۹۳ هـ ق. ۷۱۱ م. سغد را مجدداً اشغال کردند. سرانجام در بهار سال ۹۵ هـ ق. ۷۱۳ م. قتیبه بن مسلم با بهره گیری از ضعف خاقان ترک، ترکان را مجبور به خروج از فرارود کرد. پیشروی قتیبه، اعراب را تا چاچ و فرغانه پیش راند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ج ۲ / ۲۴۲).

پس از قتیبه، اعراب در جنوب غربی ماوراءالنهر وارد نبرد سختی علیه اهالی بومی شدند و این درگیری ها بر اثر مداخله ترکان پیچیده تر شد. از سال ۹۸ هـ ق. ۷۱۶ م. که سولو رئیس قبیله تورغشان دولتی مقتدر تأسیس کرد. (بارتولد، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۴۱۴). سراسر بخش غربی ماوراءالنهر در تصرف ترکان غربی

بود. هرچند اعراب سغد را «بوستان امیرمؤمنان» می دانستند، ولی استیلای بر آن سرزمین ثروتمند برای ترکان نیز اهمیت ویژه ای داشت. در نتیجه، خاقان ترک، سولو در تمام مدت پادشاهی خود، از شورش دهگانان محلی علیه خلافت پشتیبانی کرد و آن قدر ضرر رسانید که اعراب به او لقب «ابومزاحم» دادند. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۰ / ۴۱۸۲).

یاری رساندن و مشارکت ترکان در قیام های محلی فرارود و بر ضد خلافت، یکی از عوامل مهم در مهاجرت گسترده عشایر ترک به سمت غرب آسیا بود. از جمله در قیام مقنع در کش و نخشب و با درخواست او از خاقان ترک، جماعتی از ترکان نیز دور این مدعی قدرت گرد آمدند (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۱۵). از طرفی، اقوام بیابانگرد و جنگجوی ترک تبار، برای امنیت واحه ها و شوارع تجاری این مناطق خطر فزاینده و مداومی محسوب می شدند، به نحوی که حکومتها مجبور بودند برای مقابله با این اقوام تدابیری جدی بیندیشند. بدین منظور دیوار بزرگ بخارا در چندین نوبت تجدید بنا گردید و در نواحی دیگر ماوراءالنهر نیز استحکامات نوینی بر پا گردید. دیوار بخارا که به «کنپرک» معروف بود، مناطق مسکونی را حفاظت می کرد و برای نگهداری دیوار، سالیانه هزینه زیاد و نیروی کار فراوانی صرف می شد. البته، باید یادآور شد که هر چند کنپرک مردم را در مقابل تاخت و تاز ترکان، که بی خبر به روستاها حمله می بردند، حفاظت می کرد، ولی هزینه حفاظت از آن، بار سنگینی بر دوش مردم محلی می گذاشت (نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۷) هم چنین، در منطقه سغد یکی از شاهان محلی؛ برای جلوگیری از تاخت و تاز اقوام ترک، حصاری بنا کرد که در زمان مهدی، خلیفه عباسی، تجدید بنا شد. روشن است که نواحی ماوراءالنهر و طبرستان در مقابل یورش ترکان و دیگر قبایل مهاجم نیازمند دفاع و حفاظت دائمی بودند و به همین جهت همه مناطق نیاز به بنای دیوارهای پهن و مستحکم داشتند. این مساله در خصوص ترمیم مستمر دیوار دفاعی گرگان در شرق طبرستان به خوبی مصداق دارد. بنابر این خطر حمله ترکان همیشگی بود و این امر برای اعراب مسلمان مسجل بود. سکونت جماعات مختلف ترکان در محدوده بین چین تا خوارزم و در نواحی چاچ و فرغانه و حومه بخارا و سمرقند و ترمذ، عامل تهدید مرزهای خلافت اسلامی بود. هرچند اعراب مسلمان توانسته بودند در مرحله نخست، ترکان را تا حدی عقب برانند، ولی ترکستان و کاشغر و چاچ و فرغانه در دست ایلات ترک باقی مانده بود و آنها هر سال با پرداخت جزیه، ظاهراً تابعیت خود را به خلیفگان مسلمان گوشزد می کردند. تا آن که ترکان اسلام آوردند و به واسطه خدمات نظامی برای امیرنشین هایی چون سامانیان و چغانیان، به عرصه سیاست نظام اسلامی وارد شدند.

نتیجه گیری

روند فتح ایران توسط اعراب مسلمان، طی نزدیک به دو سده ادامه داشت و هرچند، تازیان بر اساس اهمیت و شرایط خاص هر ایالت مهم ایران، به اشغال آن اقدام می کردند، لیکن، تصرف برخی از ولایات تابع مقتضیات زمان و مکان بود و با وجود قرار گرفتن در مسیر لشکرکشی های اعراب، نیازمند مقدمات و شرایطی بود تا تحت انقیاد خلافت اسلامی قرار گیرند. گرچه تاریخدانان اشاره داشته اند که فتح طبرستان به دلیل مقتضیات جغرافیای طبیعی و ناهمگونی آب و هوایی با فیزیولوژی عربان، با تاخیری چند ده ساله صورت گرفته است، اما همه حقیقت، این نکته نیست. بلکه، بین تصرف کامل طبرستان با پیشروی مسلمانان در منطقه ماوراءالنهر ارتباطی تنگاتنگ وجود داشته است که نباید در بررسی فتح کرانه های جنوب دریای خزر، از آن غفلت نمود.

البته تردید نیست که مواردی چون: صعب العبور بودن مسیرها، متراکم بودن جنگل ها و باتلاقی بودن اراضی، رطوبت بالا و بارندگی های مداوم و دیگر موانع طبیعی، سدهای سدیدی بودند در راه اشغال سریع و آسان این خطه. لیکن قدرت اسپهبدان محلی طبرستان چندان فزون نبود که بتوان آنها را به مثابه مقاومت کنندگان در برابر پیشروی مسلمانان تلقی کرد و یا روحیه ملی گرایی و احساس خرد جمعی در طبرستان بدان حد نبود که عناصر مقاومت گسترده اجتماعی در واکنش به اشغال سرزمین مادری را برانگیزاند. این حقیقت که بر خلاف گیلان، قوای عرب نتوانست طبرستان را، حتی تا پایان دوره اموی، تسخیر کند، نشان می دهد که عوامل غیرجغرافیایی نیز در تاخیر فتح این خطه نقش داشته است. جالب آن که در سال ۱۸ هـ ق از طریق مصالحه بین آل دابویه و سوید بن مقرن فاتح عرب، خلفا پذیرفتند که متعرض اهالی طبرستان نشوند و این امر به بقای نظام سیاسی و اجتماعی کهن در طبرستان کمک می نمود. شایان توجه است که عمده قیام های مردمی بر ضد فاتحان عرب یا خلفا طی سالهای ۱۶۸ تا ۱۸۹ هـ ق، صورت گرفت و این شرایط، در زمانی بود که اسپهبدان محلی طبرستان دچار ضعف و زوال شده بودند و حکام دست نشانده خلیفه در نواحی مختلف، با سوء رفتار و اخذ خراج های گزاف، بر دامنه نارضایتی اهالی می افزودند.

هرچند، برای دولتمردان عرب عیان بود که تصرف ناحیه ای استراتژیک چون طبرستان، یک ضرورت اولیه است، اما سرعت یافتن جریان فتوحات اعراب به سمت مرزهای شرقی ایران، آنها را تا حدی از توجه به این ضرورت دور ساخته بود. به درستی مشخص نیست که آیا خلفای مسلمان در فتح شمال و شمال شرق ایران از اولویت فتح فرارود یا طبرستان آگاهی داشته اند یا خیر؟ اما به مرور و با توجه به مشکلاتی که در فرارود رخ نمود، به این حقیقت واقف شدند که نخست باید بر شمال شرق ایران استیلا یابند. درک سرداران عرب از عواقب ناشی از کنش ترکان در شرق دریای خزر و آگاهی از ارتباط تجاری و حتی سیاسی چین با طبرستان، حکام عرب خراسان را برآن داشت تا برای قطع ارتباط چینیان با آن منطقه و نیز جلوگیری از قدرت گیری ترکان در مناطق سوق الجیشی هر چه سریع تر

ماوراءالنهر و خوارزم را فتح کنند و برای این امر، حکام اعزامی از جانب خلفا با یک رشته اقدامات نظامی کوشیدند مانع از اتحاد چینی ها با حکام محلی شوند و سپس با عقب راندن ترکان، ماوراءالنهر را به زیر سلطه خود درآوردند.

از آن جا که فتح طبرستان جزء وظایف حاکم خراسان بود، فاتح ماوراءالنهر، وقت خود را برای استیلا بر طبرستان صرف نکرد، بلکه شاهرگ حیاتی دشمن را قطع کرد و مانع از ارتباط ناحیه طبرستان با چین شد. حضور مقتدرانه و لشکرکشی های پرهزینه در ماوراءالنهر، باعث شد تا جلوی مداخله علنی و نظامی چین در شرق ایران گرفته شود. سپس، طی فرایندی صد ساله و در پی اسلام پذیری دهگانان و مردم فرارود، موازنه قدرت به نفع خلافت اسلامی تغییر کرد و نواحی مهم باقی مانده از ایران بزرگ به زیر پرچم حکومت اسلامی درآمد. زیرا نخبگان سیاسی در ماوراءالنهر و طبرستان دریافتند که تبعیت از نظام اسلامی، بر پذیرش تجزیه نواحی و یورش مهاجمان، ارجح است.

طی دوران اموی، اعیان و اشراف محلی، به دلیل هراس از زوال مناصب و منافع خویش و نیز در تقابل با زیاده خواهی برخی حکام عرب، تمایل چندانی به تبعیت از خلافت نداشتند و لذا به سمت اتحادهای مصلحتی با چین یا ترکان گرایش یافتند. از طرفی، مردم نیز به سیاست دوگانه بنی امیه در تبلیغ تابعیت اسلامی اعتراض داشتند، تا آن که به تدریج، دو قوم فاتح و قوم مغلوب دریافتند که تعامل، راه چاره آنها است. خلیفگان از تندروی دست کشیدند و بزرگان و اهالی منطقه به همگرایی با عربان روی کردند. در نتیجه، زمینه تثبیت و استحکام قدرت خلافت مهیا گشت و دین اسلام به تدریج در بین مردم رواج یافت. با درک چنین وضعیتی، فاتحان عرب مجال یافتند تا به مساله تکمیل فتوحات در فرارود و طبرستان و دیگر نواحی شرق و شمال شرق بپردازند.

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، **الکامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ج ۹، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن اسفندیار، محمدبن حسن، (۱۳۶۶)، **تاریخ طبرستان**، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد (۱۳۴۹)، **مختصر البلدان** (بخش مربوط به ایران)، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن حوقل، محمد (۱۳۳۶)، **ایران در صوره الارض**، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر. ج ۲
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، **العبر، تاریخ ابن خلدون**، ترجمه عبدالمحمدآیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن العبري، غریغوریوس (۱۹۹۲ م)، **تاریخ مختصر الدول**، تحقیق انطون صالح انی الیسوعی، بیروت: دارالشرق، طبع الثالثه.
- ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲ ق)، **الاستیعاب فی معرفه الأصحاب**، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجیل.
- ابن مسکویه، ابوعلی الرازی (۱۳۷۹)، **تجارب الأمم**، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- اشپولر، برتولد، (۱۳۷۹) **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ج ۱، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸)، **مسالك و المملك**، ترجمه ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیریویچ، (۱۳۸۷)، **ترکستان نامه**، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، تهران: آگاه.
- بلاذری، أحمد بن یحیی (۱۳۳۷)، **فتوح البلدان**، ترجمه محمد توکل، تهران: نقره.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۵۳)، **تاریخنامه طبری**، ج ۲، تصحیح محمد تقی بهار، ج ۲، تهران: تابش.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳) **آثار الباقیه**، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: امیرکبیر.
- بی نام، (۱۳۷۲)، **حدود العالم من المشرق الی المغرب**، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: دانشگاه الزهرا.
- ترکمنی آذر، پروین و صالح پرگاری، (۱۳۸۴)، **تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان**، تهران: سمت.
- دنیل، التون. (۱۳۶۷)، **تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان**، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۳۷۱)، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- سرافرازی، هادی، پساک، حسن و محمدحسین خسروان (۱۴۰۰)، **گسترش اسلام در طبرستان بر اساس رویکرد قرون اولیه اسلامی و قیام های مخالف اعراب**، در فصلنامه: **پژوهشهای روابط بین الملل**، دوره ۱۱، شماره ۱، بهار: صص: ۳۰۱-۳۲۳.

سوچک، اسوت، (۱۳۹۸) تاریخ آسیای میانه از مغولستان تا خوارزم، ترجمه سیده فاطمه ابراهیمی، تهران: سمت.

شجاعی مهر، حسن (۱۳۹۶) درآمدی بر تاریخ اسلام در فرارود از آغاز تا برآمدن ترکان، تهران: نگارستان اندیشه.

شکورزاده، میرزا (۱۳۹۷)، تاجیکان، آریاییها و فلات ایران، تهران: سروش.
 صالحی، کورش و زمانی محبوب، حبیب (۱۳۹۱) بازکاوی فرایند فتوح اسلامی در ماوراءالنهر در عصر اموی، در: پژوهشنامه تاریخ اسلام، سال ۲، شماره ۸، زمستان، صص ۱۰۷-۱۳۲.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
 فرای، ریچارد. ن (گردآورنده) (۱۳۷۲)، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آمدن دولت سلجوقیان، ج ۴، تهران: امیرکبیر.

کریستن سن، آرتور، (۱۳۸۶) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب
 گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

گروسه، رنه، (۱۳۸۷) امپراطوری صحرائنوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی فرهنگی.
 لسترنج، گای، (۱۳۷۳) جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

لطف ابادی، محسن، (۱۳۹۱)، کنش و واکنش اعراب مسلمان و طبریان زردشتی سواحل دریای مازندران در قرون نخستین (تأیید از قیام مازیار)، در: فصلنامه مسکویه، سال ۶، شماره ۱۷، تابستان، صص: ۱۰۵-۱۲۲.

مرعشی، سید ظهیرالدین (۱۳۶۳)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، تهران: گستره.

مقدسی، أبو عبد الله محمد بن أحمد (۱۳۶۱)، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، مجلد ۲، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
 نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر أحمد القبای، تحقیق محمد تقی مدرس رضوی، تهران: توس.

هیئت، جواد (۱۳۸۹). تاریخ مختصر ترک، ترجمه پرویز زارع شاهمرسی، کرج: پینار.
 یعقوبی، احمد بن ابی واضح (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

**From Transoxiana To Tabaristan:
Connection of Islamic Conquests in North areas**
Behrooz Choghan/ Mohammad Nabi Salim/ Mirzamohammad Hasani

Abstract:

One of the reasons for the tendency of the Muslim Arabs to conquer Transoxiana and Khwarizm was that they were not able to conquer Tabaristan in the beginning of the conquests, and when they realized that the Chinese were connected with Tabaristan through Transoxiana, and also, the presence of the Turks in the northeastern and southern regions of Tabaristan. Khwarazm up to Transoxiana doubles the difficulty of conquests, they decided to capture the strategic area of Tabaristan in order to prevent the advance of the Chinese and Turks. But the geographical conditions of this region, such as: impassability, dense forests and swampy area, high humidity and continuous rains, also the resistance of the people, made the work of conquest difficult.

This research, using the descriptive-analytical method and relying on library studies, tries to answer the question of how and on what basis the process of occupying the north and northeast of the Iranian Plateau took place? Studies show that due to the threat of non-Muslim influence in the strategic areas of Iran and the necessity of connecting the conquered areas to the route of conquests and emphasizing the territorial integrity of Iran, the Islamic Caliphate was able to conquer the areas of Tabaristan and Transoxiana by sending numerous forces and attracting the people of the target areas. seized However, despite the campaigns of the Umayyad government, the Abbasids conquered Tabaristan and tied the fate of this region to Khorasan and Transoxiana.

Key words: Transoxiana, Tabaristan, Conquests, Umayyad & Abbasid rea, Political affairs